

توسعه‌سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی در بستر تحولات اجتماعی

محمد غیائی^۱

چکیده

نظریه‌های توسعه‌سیاسی دارای مبادی و ریشه‌های فلسفی متفاوتی هستند، همچنین براساس موقعیت سیاسی، بستر تاریخی و جغرافیایی که در آن مطرح شده از جهت‌گیری علمی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی، تاریخی، جغرافیایی و سیاسی ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. در بین رویکردهای مختلف علمی به توسعه، جامعه‌شناسی سیاسی تأکید و دیدگاهی را مدنظر دارد که براساس آن به توسعه به مانند فراگردی توجه دارد که به تغییرات اجتماعی گسترده‌ای دامن می‌زند. همچنین از عوامل ساختاری، فرهنگی و شبکه‌های مبادلات اجتماعی درون و بیرون جوامع متأثر می‌گردد. از این جهت بررسی رابطه میان توسعه‌سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی و تحول در این رابطه در عرصه‌های گوناگون حائز اهمیت است. هدف از پژوهش حاضر بررسی ارکان توسعه‌سیاسی و نقش جامعه‌شناسی در این حوزه و همچنین تحولات آن در مطالعات جامعه‌شناسی نوین است. سوال اصلی که مطرح می‌شود این است که چه نسبتی میان توسعه‌سیاسی و مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی وجود دارد. فرضیه پژوهش بیانگر این مطلب است که جامعه‌شناسی سیاسی با محور قرار دادن جامعه بعنوان مبنای تحولات سیاسی، شناخت صحیح آن را بنای توسعه‌سیاسی می‌داند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای در کنار متون معتبر به این نتیجه دست یافته است که با نزدیک شدن به تحولات جهانی شدن، جامعه نقش اصلی را در توسعه‌سیاسی بازی می‌کند و مطالعات جامعه‌شناسی بر مدار اهمیت جامعه نسبت به دولت‌محور بودن نظریه‌های توسعه تأکید می‌ورزد.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی سیاسی، توسعه سیاسی، جهانی شدن، تحولات اجتماعی.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی - سیاستگذاری عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

مقدمه

عقلایی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مستمر تعریف می‌شود. این در حالی است که نظریات جدید جامعه‌شناسی سیاسی ذیل تحولات جهانی شدن و دیدگاه‌های پست‌مدرن از اینگونه تفکرات سیستمی و دولت‌محور عبور کرده و حوزه‌های گوناگون اجتماعی را نه در ایجاد رفاه و وحدت اجتماعی بلکه در افول سیستم، دولت و برجسته‌سازی خواست اجتماعی جستجو می‌کند.

از این رو، فرایند توسعه‌سیاسی و دیدگاه‌های گوناگون پیرامون آن بسیار متعدد است و با توجه به شرایط اجتماعی می‌تواند بسیار سیال باشد. این پژوهش به دنبال تبیین مفهوم توسعه‌سیاسی و ارتباط آن با جامعه‌شناسی سیاسی در کنار تحولات رخ داده در آن است. به عبارت بهتر، نقش جامعه‌شناسی سیاسی در توسعه‌سیاسی چگونه بوده و اینکه این نقش دچار چه تحولاتی در اثر تغییر در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی نوین شده است. در ادامه ابتدا به بررسی دیدگاه‌های گوناگونی در خصوص توسعه‌سیاسی می‌پردازیم سپس با توجه به مطالعات توسعه‌سیاسی کلاسیک به ارتباط آن با جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته و در نهایت مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی نوین و جایگاه توسعه‌سیاسی در آن را جستجو خواهیم کرد.

مفهوم توسعه

نخست، سیاست‌مداران و سیاست‌سازان درباره مفهوم توسعه سیاسی سخن گفتند. سپس اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و پژوهشگران سیاسی به بررسی آن پرداختند. این مفهوم در عرصه سیاست و علم سیاست جایگاه مهمی دارد. با این

در دوره پس از جنگ جهانی دوم علمای سیاسی در پی عرضه نظریه‌ای تجربی درباره چگونگی پیدایش فرآیند توسعه‌سیاسی برآمدند و به عبارت دیگر توسعه‌سیاسی در متن عوامل تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گیرد و طبعاً نمی‌تواند در خلأ تحقق یابد. در این خصوص دو مکتب اصلی در قالب مکتب نوسازی و مکتب وابستگی بعنوان محورهای اصلی توسعه مورد توجه قرار گرفتند. توسعه‌سیاسی از مفاهیم جامعه‌شناختی است که در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است.

توسعه‌سیاسی در معنا و مفهوم امروزی آن، فراگردی است که بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمد و با وجود پیشرفت‌های شگرف در زمینه توسعه‌سیاسی، هنوز ابهامات زیادی در رابطه با این دانش‌واژه وجود دارد و دانشمندان حوزه‌های متفاوت، تعاریف گوناگونی از توسعه‌سیاسی ارائه می‌کنند. توسعه‌سیاسی، فراگردی است که زمینه نهادی کردن شکل‌ها و مشارکت سیاسی آنها را فراهم می‌کند و حاصل آن، افزایش توانمندی افراد، احزاب و گروه‌ها، برای مشارکت قانون‌مند در فضای سیاسی جامعه است. از نظر کلمن، توسعه‌سیاسی عبارت است از مرادوه مستمر بین فعالیت‌های ساختاری، ظرفیت‌های همگرا، الزامات برابری، پاسخگویی و سیستم سازگار شونده سیاسی، در حالی که هانتینگتون بر آن است که توسعه‌سیاسی پایدار، در قالب تفکیک ساختارهای سیاسی، مشارکت داوطلبانه، حکومت



آپتر، هارولد سول، ساموئل هانتینگتون و شماری دیگر از صاحب‌نظران در این زمینه مطرح است که درباره نهادهای اجتماعی-سیاسی و فرهنگی کشورهای در حال توسعه به ویژه از دیدگاه‌های اقتصادی، اجتماعی، روان‌شناختی، مردم‌شناختی و سیاسی مطالعات تجربی زیادی کرده‌اند تا روند تغییر در این کشورها را توضیح دهند. لوسین پای را باید نخستین پژوهشگر با ژرف‌نگری ویژه، تحلیل و نظریه «مفهوم توسعه‌سیاسی» برجسته‌ای دانست که درباره آن مطرح کرد. او کار خود را از سال ۱۹۶۳م آغاز کرد و با توجه به گسترش فرهنگی، به توسعه‌سیاسی از نظر پذیرش، تلفیق و اصلاح الگوهای قدیمی زندگی با نیازهای جدید می‌اندیشید. پای تأکید می‌کرد که نخستین گام در راه توسعه‌سیاسی، تکامل یافتن نظام دولت ملی است. او توسعه‌سیاسی را مفهومی اساسی می‌دانست که به تدریج، در همه جامعه‌ها گسترش می‌یابد و می‌توان از آن با عنوان «فرهنگ جهانی» یاد کرد.

جیمز اس کلمن در مقاله‌ای با عنوان «توسعه‌سیاسی تدریجی» توسعه‌سیاسی را اینگونه تعریف می‌کند:

روند معمول آن است که به فرآیند توسعه‌سیاسی از دیدگاه اصل تاریخی، گونه‌شناختی و تکاملی نگریسته شود.

دیدگاه تاریخی: توسعه‌سیاسی به کلیه تغییراتی اطلاق می‌شود که در فرهنگ و ساختار سیاسی به همراه عمده فرآیندهای انتقالی نوسازی اجتماعی و اقتصادی، ابتدا در اروپای غربی در قرن شانزدهم و سپس به صورتی غیرمتوازی و ناقص، در دیگر نقاط جهان روی داده است.

دیدگاه گونه‌شناختی: فرآیند توسعه‌سیاسی را به عنوان حرکتی از یک نظام حقوقی اولیه ماقبل مدرن سنتی به یک

حال، هنوز ابهام و عدم صراحت زیادی در مورد این دانش‌واژه وجود دارد (عالم، ۱۳۸۲: ۱۲۳). بنابراین، بجاست در این مجال و قبل از ورود به مباحث اصلی، برخی از مهمترین تعاریف ارائه شده از «توسعه‌سیاسی» را بررسی کنیم.

پیدایش شمار زیاد دولت‌های ملی پس از دوره استعمار در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، با روندی بسیار سریع، دگرگونی وضعیت‌ها را نشان داد و نسل جدید دانشمندان سیاست را برانگیخت تا ابزارهای بررسی اجتماعی-سیاسی را بازبینی کنند. نسل جدید سیاست‌شناسان تشخیص دادند با وجود زمینه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بازمانده از سده‌های پیشین و مؤثر بر شیوه کار ایشان، می‌توانند روندهای سیاسی غیرغربی را حتی با وجود تفاوت با روندهای سیاسی غربی، به طور موفقیت‌آمیز مطالعه کنند.

خود این واقعیت که روندهای غیرغربی با روندهای سیاسی غربی که در پیش زمینه‌های فرهنگی متفاوت ریشه داشته و از آن تغذیه کرده‌اند، تفاوت دارد. این عامل باعث شد تا مطالعات خود را به کل زمینه بنیادهای فرهنگی و تاریخی دولت‌های در حال رشد گسترش بدهند. در نتیجه رهیافت جدید در بررسی‌های علم سیاست چنان گسترده شد که افزون بر تحلیل نهادها و ساختارهای سیاسی، رشته وسیعی از نیروهای بوم‌شناختی را در بر گیرد (همان، ۱۲۴).

دانش‌واژه توسعه‌سیاسی به دلیل مطالعات فراوانی که از دیدگاه مطالعات میان رشته‌ای درباره رشد، نوسازی و توسعه دولت‌های جدید در جهان سوم صورت گرفته است، تعریف دقیق و مشخصی ندارد. نام‌های لوسین پای، گابریل آلموند، جیمز کولمن، لئونارد بایندر، میرون وینر، دیوید

الف) برخورداری از جنبه مفهومی

الگو از مفاهیمی تشکیل شده است که در گزاره‌های نظری به کار می‌رود و مستقیم یا غیرمستقیم، کانونی برای بررسی‌های تجربی به شمار می‌آید. به دیگر بیان، عنصر مفهومی یک الگو به محقق نشان می‌دهد که واقعیت از چه متغیرهایی تشکیل شده است. با آن که مفاهیم اساسی باید جنبه تجربی داشته باشند، ولی شیوه عملی مشخصی برای مشاهده مستقیم واقعیت وجود ندارد. در بیشتر موارد، توسعه مفاهیم اساسی جنبه سلیقه‌ای دارد و این مفاهیم بر مبنای سودمندی نظری و نه بر پایه صحت و سقم آنها ارزیابی می‌شوند و درباره آنها قضاوت می‌کنند (قوام، ۱۳۷۳: ۱۰-۱۵).

ب) برخورداری از عنصر تئوریک

از آنجا که نظریه در علوم اجتماعی به اشکال گوناگون به کار می‌رود، باید منظور خود را از آن بیان کنیم. نظریه عبارت است از: مجموعه‌ای از سازه، مفاهیم و قضایای مرتبط با هم که از طریق تشخیص روابط بین متغیرها و به منظور پیش‌بینی و تبیین پدیده‌ها، یک نظر نظامند درباره این پدیده‌ها ارائه می‌دهد.

ج) برخورداری از قواعد تفسیری

برای توصیف پدیده‌ها باید از یک سلسله قواعد تفسیری بهره گرفت. هنگامی که محقق با الگوهای متفاوت سر و کار نداشته باشد، نمی‌تواند انتظار داشته باشد مفاهیم یکسانی از این الگوها استخراج کند؛ زیرا هر یک از آنها روابط خاصی را میان متغیرهای مشخص توضیح می‌دهند. مهمترین مشاخره‌هایی که امروزه درباره توسعه کشورهای عقب مانده یا کشورهای در حال توسعه مطرح می‌شود، بین کسانی

نظام حکومتی فراسنتی مدرن (یا توسعه‌یافته) می‌پندارد. این گونه‌های متضاد یا به وسیله فهرستی توصیفی از مختصات نظام‌های حکومتی (تاریخی یا معاصر) و یا به وسیله آنچه که گفته می‌شود ساخت‌های تحلیلی مطلوب است، مشخص می‌شوند.

دیدگاه تکاملی: فرآیند توسعه‌سیاسی به عنوان افزایش نامحدود ظرفیت بشر برای اختراع و نهادینه نمودن ساختارهای جدید و تقویت فرهنگ‌ها، فائق آمدن بر مشکلات یا حل آنها، قرار گرفتن در مسیر تغییر مداوم و سازگاری با آن و تلاش هدفمند و خلاق برای دستیابی به اهداف جدید اجتماعی معرفی گردید. برداشت ما از فرآیند توسعه‌سیاسی عبارت از تعامل دائمی بین فرآیندهای انفکاک ساختاری، الزامات برابری و ظرفیت همگرا، پاسخگو و سازگار شونده یک نظام سیاسی است (کلمن، ۱۳۸۰: ۱۲۴).

الگوهای توسعه‌سیاسی

چارچوب‌های مفهومی و کلی است که زمینه مناسبی را برای طبقه‌بندی، الگو مقصود به کار می‌رود یا مدل اطلاعات و سامان‌دهی آن فراهم می‌آورد. اگر الگو را چارچوبی تلقی کنیم که به یک حوزه علمی جهت و سازمان می‌دهد، در این صورت، برای بهره‌گیری از آن در بررسی رهیافت‌های گوناگون در توسعه، ضروری است مختصات آن را بشناسیم. به بیان برخی اندیشه‌ورزان، الگو دارای چند ویژگی است:



تطبیقی بود. بحث از توسعه در اواخر دهه ۱۹۵۰ م زیر نفوذ مکتب نوسازی قرار داشت که تفکر خطی و الگوی یکسان انگار غربی را اشاعه می‌داد. پیش از آن و در سال ۱۹۴۵ م استعمارزدایی، برای مدتی جلوه تحولات بین‌المللی را به ویژه در آمریکا لاتین تحت تأثیر قرار داد، اما تحولات این سال‌ها، هیچگاه منجر به پیدایش نظریه‌های دگرگونی سیاسی نشد. بعد از این سال‌ها، تا سال ۱۹۶۰ م ترویج نظریه‌های لیبرال-دموکراسی غربی طبق الگوی خطی و یکسان انگار در حوزه علمی توسعه‌سیاسی، یکه‌تاز بود. در ابتدای دهه ۱۹۶۰ م بیان نظریه‌های رادیکال و نئومارکسیستی، الگوی یاد شده را به شدت نقد کرد و توانست تا حدودی برای تبیین‌های خود در حوزه نظریه‌های توسعه‌سیاسی جایی باز کند (همان، ۸۵).

در گرماگرم جدال‌های نظری در اواخر دهه ۱۹۶۰ م محققان نوسازی، عموماً در موضع دفاع از دیدگاه‌های خود قرار داشتند و به بحث‌های منتقدان، توجه چندانی نمی‌کردند. با این حال، پس از این که غبارهای ناشی از رد و در دهه ۱۹۷۰ م فرو نشست، آرام آرام، این انتقادهای جدی گرفتند. این انتقادهای بیشتر به واسطه رخ ندادن تحولات اجتماعی در کشورهای در حال توسعه بر اساس الگوی مدرنیستی (یکسان‌انگار) بود و به تدریج، شک و تردیدهای نظری در میان نظریه‌پردازان توسعه در غرب به وجود آمده بود. در این میان، کسانی پیدا شدند که از تجدیدنظر یا رد و نفی پروژه توسعه بر مبنای الگوی یکسان‌انگار صحبت می‌کردند. این تجدیدنظرها به تدریج، با اصلاح بخشی از محتوای اصلی اندیشه یکسان‌انگارانه مواجه شد و مطالعات جدید نئومدرنیستی (حد وسط) را به وجود آورد. هانتینگتون،

است که به اصطلاح مدرنیست (هوآدار الگوهای تک‌خطی و یکسان‌انگار)، شناخته می‌شوند و کسانی که مدرنیسم را زیر سؤال می‌برند و گاه به آن پست‌مدرنیست (هوآدار الگوهای یکتاانگار) گفته می‌شود (همان، ۳۵).

در دو قرن اخیر، بسیاری از فلاسفه و دانشمندان دوره روشنفکری به بعد در غرب، روند زندگی بشر را دقیق بررسی کرده‌اند. برخلاف دوران پیشین که قالب فکری سنتی، تمام تحولات را به ماهیت و هویت انسانی معطوف می‌دانست تا زمینه را برای اعتلای درونی انسان فراهم کند، در قالب فکری جدیدی، یعنی دوران بعد از نوزایی، اعتلای درونی انسان، دروغ محض است و اشاعه عینی‌گرایی و ایجاد زمینه برای اعتلای مادی و رفاه اجتماعی انسان اصالت دارد. کشورهای نوظهور بعد از تجزیه امپراتوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، هر یک به دنبال الگویی برای رشد و اعتلای سیاسی و استقلال خود بودند. در دوران استعمارزدایی بعد از جنگ دوم جهانی، بسیاری از علمای سیاست تطبیقی در کشورهای مختلف تصور می‌کردند کشورهای تازه به استقلال رسیده برای نوسازی سیاسی خود، دنباله‌رو سیر غرب خواهند بود. به همین دلیل، نسل جدیدی از محققان جوان علوم سیاسی، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، روانشناسان، مردم‌شناسان و کارشناسان جمعیت‌شناسی با حمایت سخاوت‌مندانه دولت آمریکا و بنیادهای خصوصی، انتشار مقالات و تک‌نگاشته‌هایی را درباره کشورهای جهان سوم آغاز کردند (معینی‌پور، ۱۳۸۸: ۸۳).

نتیجه حاصل از انتظارات و فرضیه‌های یاد شده پیدایش نوعی الگوی فکری توسعه خطی در حوزه علم سیاست

اجزاء آن نیز وجود دارد. دیدگاه اتمیسم، که یک نگرش ساده و مکانیکی به امور و پدیده‌هاست، گرچه در مقاطعی از سیر تحولات فکری و علمی، تأثیرات مثبتی داشته است، اما امروزه در تبیین و تحلیل پدیده‌ها از اعتبار علمی چندانی برخوردار نمی‌باشد. اصولاً سیر تحولات علمی و فکری در جوامع بشری، قانونمندی روابط متقابل بین سطح تکامل جوامع با سطح رشد فکری و علمی را نشان می‌دهد. اگر چه نظرگاه کل‌گرایی نیز به قدمت تاریخ جامعه بشری است لیکن چارچوب علمی تفکر سیستمی در قرن حاضر تدوین شده است (معینی‌پور، پیشین: ۳۴).

در جهان کنونی تکامل اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و پیشرفت شگرف در زمینه‌های علوم و تکنولوژی، عامل اصلی و پایه اساسی شکل‌گیری تفکر سیستمی است. تبیین و تفسیر پدیده‌های مختلف از دیدگاه سیستمی، بر نگرش جامع به مجموعه عناصر تشکیل دهنده و توجه به پیوستگی، کلیت و انسجام عناصر و اجزاء آن پدیده‌ها استوار است. نگرش سیستمی در بطن خود نگرش تجزیه‌گرایی را هم جای داده است. لیکن از نظرگاه سیستمی، تجزیه عناصر و تحلیل ویژگی‌های آنها در کلیت و یکپارچگی و روابط پایدارشان با یکدیگر و با کل پدیده موردنظر است نه بصورتی انتزاعی و جدای از کل پدیده، نفوذ نگرش سیستمی در عرصه جامعه‌شناسی، عامل وحدت‌بخش بوده است. در جامعه‌شناسی سیستمی، نظرگاه مکاتب اصالت ساخت و اصالت کارکردی و تطورگرایی بصورتی یکپارچه بهم پیوند می‌یابند و با طرد وجوه افتراق، پایه‌های تئوریک جامعه‌شناسی سیستمی تحکیم می‌یابد (قوام، پیشین: ۶۵).

دیوید اپتر، آیزنشتاد و بندیکس از جمله نظریه‌پردازان این مکتب هستند.

نئومدرنیست‌ها اعتقاد دارند برای سیر نوسازی و توسعه‌سیاسی در کشورهای مختلف، می‌بایست راهکارهای متفاوتی را در نظر گرفت و الگوهای مختلفی را طرح کرد و مدل تک خطی نوسازی قابل پذیرش نیست. حرف اساسی نئومدرن‌ها این است که نمی‌توانیم به سهولت از کنار مسائل کشورهای در حال توسعه بگذریم. باید توجه کنیم که هر یک از این کشورها، سرانجام به مدرنیسم و تجدد به معنای غربی آن می‌رسند، ولی چنین نیست که حتماً باید گذشته‌های خود را کنار بگذارند، بلکه بر عکس، با تجدید و نوسازی سنت‌ها و مذهب، پیدایش یک جامعه مدرن مقبول و درون جوش در چنین جوامعی ممکن می‌شود. بنابراین، هرگونه راه حل تحمیلی و خارجی که با سنت‌های این کشورها ارتباطی نداشته باشد، با خاک و مرز بوم ملی پیوندی پیدا نمی‌کند و دوام نمی‌یابد (بشریه، ۱۳۷۴: ۲۱).

نگرش سیستمی در جامعه‌شناسی سیاسی

در پیگیری سیر تحولات فکری در جامعه بشری به دو نظرگاه بر می‌خوریم:

دیدگاه تجزیه‌گرایی و کل‌گرا یا سیستمی دو دیدگاه عمده در مطالعات جامعه‌شناسی به شمار می‌رود. نگرش تجزیه‌گرایی یا اتمیستی بر این اصل استوار است که کلیه امور و پدیده‌های جهان را می‌توان به اجزاء و عناصر متعددی تقسیم نمود و برای شناخت کل هر پدیده، کافی است آن پدیده را به عناصر مختلف تقسیم نمود و هر عنصر آن را مورد بررسی و شناخت قرار داد، زیرا خاصیت کل در

یک سطح تعادل بالاتر تلاش می‌کنند. یکی از ویژگی‌های سیستم، تلاش جهت حفظ تعادل یا دستیابی به سطح تعادل نوین می‌باشد.

ب) کنش متقابل: تعادل یا کنش و واکنش، همواره در میان عناصر سیستم جاری و ساری می‌باشد. کارکرد هر سیستم به کنش متقابل اعضای آن بستگی دارد. به هر میزان کنش متقابل بیشتر شود، سیستم پیچیده‌تر می‌گردد. با تشخیص روابط متقابل و چگونگی آن در میان عناصر متشکله نظام، می‌توان وضعیت نظام را تحلیل کرد.

ج) همبستگی: میان عناصر هر نظام، وابستگی متقابل وجود دارد که نشان‌دهنده تأثیرپذیری آنها از یکدیگر است. این ارتباط سازمان‌یافته و پیوسته موجب می‌شود که واحدهای سازنده نظام از درجه‌ای از حساسیت و آسیب‌پذیری نسبت به هم برخوردار شوند. از این‌رو، رفتار و کنش هر واحدی باید بر مبنای نقش و وظیفه‌ای باشد که بدان واگذار شده است، زیرا در غیر این صورت باعث صدمه به عناصر دیگر می‌شود.

د) سازواری و انطباق: هر سیستمی دارای ظرفیت معینی است که قابلیت میزان پذیرش بار وارده به سیستم را نشان می‌دهد. بدین معنا که هر چه ظرفیت و قابلیت سیستم بیشتر باشد، می‌توان انطباق‌پذیری بیشتری را از آن انتظار داشت. بر عکس، سیستم‌های دارای قابلیت و ظرفیت کم، با ورود بار اضافی نمی‌توانند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، در نتیجه تعادل خود را از دست می‌دهند.

ه) تحول و دگرگونی: از ویژگی‌های مهم جامعه انسانی و نظام بین‌المللی، دگرگونی‌هایی است که هر روز حادث می‌شود. از آن‌جا که سیستم موجودات زنده پویاست و

مکتب جامعه‌شناسی اصالت کارکرد هر عنصر اجتماعی را در رابطه با کارکرد و وظیفه‌اش مورد مطالعه قرار می‌دهد و از طریق تحلیل ویژگی‌های کارکرد عناصر و اجزاء یک نظام، در پی کشف ساخت آن نظام است. مکتب اصالت ساخت بر عکس کارکردگرایی، از راه تحلیل ساخت نظام‌های اجتماعی به دنبال کشف قانونمندی حاکم بر کارکرد عناصر آن نظام است. از این جهت توسعه در مطالعات جامعه‌شناسی سیستمی به معنای ایجاد کارکردی و تعدد ساختاری است که می‌تواند در توانمندی نظام و عملکرد آن موثر باشد (حاتمی و روشن‌چشم، ۱۳۹۱: ۳۴). رابطه میان سیستم و توسعه بر مدار بهبود عملکرد سیستم در تبدیل داده‌ها به ستانده‌ها می‌باشد که از فرایندی خاص پیروی می‌کند.

مسائل مفهومی تئوری سیستم‌ها

برخی از مفاهیم و واژه‌های کلیدی برای تحلیل تئوری نظام‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. باید توجه داشت که چگونگی ارتباط بین این مفاهیم، بنیان‌های تجزیه و تحلیل نظریه سیستمی را شکل می‌بخشد. این مفاهیم عبارتند از:

الف) ثبات و تعادل: هرچند این دو مفهوم، مترادف و به یک معنا نیستند؛ اما در یک رابطه نزدیک و تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. ثبات به معنای پایداری و استمرار روابط میان متغیرهای سیستم می‌باشد که در مقابل آن، حالت عدم تعادل می‌باشد. یک نظام بی‌ثبات به آسانی تعادل خود را از دست می‌دهد و نامتعادل می‌شود، در حالی‌که نظام‌های باثبات، یا دارای تعادل هستند و یا برای کسب

چنانچه تصمیمات سیاست‌گذاران (ستاده‌ها)، هماهنگ با درخواست‌های مردم (نهاده‌ها) باشد، نتیجه بازخور مثبت می‌باشد، اما اگر سیستم اطلاعاتی به تصمیم‌گیرندگان منعکس کند که مردم ناراضی هستند، بازخور منفی است.

د) محیط داخلی و خارجی: محیط به مقتضیات و شرایطی اطلاق می‌شود که سایر عناصر متشکله در آن عمل می‌کنند. به عنوان نمونه، محیط ارزشی و فرهنگی که سیاست‌مداران در آن به تصمیم‌گیری می‌پردازند از این نمونه می‌باشد (پالمر و همکاران، ۱۳۷۲: ۳۰-۲۳).

اهداف سیستم

اهداف سیستم می‌تواند مراحل زیر را شامل شود:

- ۱- رساندن اطلاعات صحیح در زمان و هزینه مناسب.
- ۲- بالابردن ضریب اطمینان تصمیم‌گیری‌ها.
- ۳- بالا بردن ظرفیت پردازش کارها.
- ۴- بالا بردن سود.
- ۵- افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها (رضائیان، ۱۳۷۰: ۳۴۵).

به تعبیر دیگر، اهداف نظریه عمومی سیستم‌ها به عنوان دانشی میان رشته‌ای عبارت است از: ایجاد مدل‌های تعمیم‌یافته‌ی سیستم‌ها، تهیه یک دستگاه منطقی‌روش‌شناختی برای تشریح کارکرد و رفتار عنصر سیستم‌ها، تنظیم نظریه‌های تعمیم‌یافته انواع مختلف سیستم‌ها از جمله نظریه‌های پویایی سیستم‌ها و فرایندهای کنترل هستند. از این رو، نگاه سیستمی دیدگاه خاصی نسبت به توسعه دارد که در قالب توسعه سیستم سیاسی و اجتماعی عمل می‌کند، افزایش ساختار و

قابلیت پذیرش دگرگونی و هضم آنها را دارد، تا حدودی از استحاله و تغییر شکل نظام جلوگیری می‌شود. اما اگر میزان تحول بسیار زیاد و شدید باشد باعث فروپاشی سیستم می‌شود. این نوع دگرگونی را می‌توان از تغییر نظام چندقطبی به دوقطبی یا دوقطبی به تک‌قطبی مشاهده کرد (جوزف، ۱۳۷۲: ۶۶). از این جهت توسعه ناظر بر عملکرد صحیح سیستم و انطباق‌پذیری آن با محیط پیرامون به منظور تداوم پاسخگویی است و حفظ سیستم از جمله مباحث اصلی آن در مناسبات توسعه‌سیاسی به شمار می‌رود.

عناصر و اجزای تشکیل دهنده سیستم

هر سیستم یا نظام را دارای چهار عنصر اساسی می‌دانند که تجزیه و تحلیل سیستماتیک در مورد آنها صورت می‌گیرد. این اجزا عبارتند از:

- الف) نهاده (درون‌داده):** عوامل و متغیرهایی که به سیستم وارد می‌شوند نهاده نام دارند. در یک نظام سیاسی، مجموعه‌ها (تقاضاها) و حمایت‌ها در این حوزه قرار می‌گیرند. نهاده در نظام بین‌المللی عبارت از اقدامات، رفتارها و سیاست‌های خارجی دولت‌هاست.
- ب) داده:** برون‌داده یا ستاده به خروجی سیستم مربوط می‌شود. تصمیمات و خط‌مشی‌های یک نظام داخلی در قبال تقاضاها و حمایت‌ها، جزء داده‌ها محسوب می‌شود. در یک نظام بین‌المللی، رفتار سایر بازیگران در مقابل سیاست خارجی یک دولت، داده‌ی نظام می‌باشد.
- ج) بازخور:** ارزیابی هماهنگی یا ناهماهنگی بین نهاده‌ها و ستاده‌ها در فرایند بازخور مورد بررسی قرار می‌گیرد.



جنگ جهانی دوم و عمدتاً در قالب نظریه‌های جامعه‌شناسی آمریکایی بسط و اشاعه یافت و با نوعی ارجاع ضمنی یا صریح به یک تقسیم‌بندی دوگانه بین دو سنخ آرمانی شروع شد: اول، جامعه سنتی که در برخی از قرائت‌ها از آن با نام جامعه روستایی، توسعه نیافته یاد می‌شود؛ دوم، جامعه مدرن که معمولاً از آن به جامعه شهری توسعه یافته و صنعتی یاد می‌شود. این نوع ساختارهای اجتماعی به لحاظ تاریخی از طریق یک فرایند تکاملی مستمر که از قوانین عام معینی پیروی می‌کنند، با هم ارتباط دارند.

از آنجا که برخی جوامع زودتر از سایرین مراحل صنعتی شدن را تجربه کردند، به صورت الگویی درآمدند که پارادایم جامعه مدرن و فرایند گذار آرمانی را می‌توان بر مبنای آن بنا کرد. در این رابطه برخی از نظریه‌پردازان بر سرشت بومی و درون زای فرایند تحول تأکید دارند. نظریه‌پردازانی چون والت ویتمن روستو و تالکوت پارسونز، در حالی که عده‌ای دیگر بر نقش تعیین کننده عوامل برون‌زا مانند انتقال ارزش‌ها، هنجارها، تکنولوژی، مهارت‌ها و اشکال مختلف سازمانی و تشکیلاتی از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته غرب به ملل فقیر جهان سوم تأکید می‌ورزند و عقیده دارند که در هر حال، جوامع سنتی، با توجه به قرائن و امارات موجود، از همان الگوی تحول پیروی می‌کنند که پیشتر ملل صنعتی و توسعه یافته تجربه کردند.

به این ترتیب نظریه‌های نوسازی برآیند تا خاستگاه و هویت خود و ریشه‌های متغیرهای اجتماعی و عوامل تاریخی را که تحول آنها برای تسهیل فرایند نوسازی در کشورهای در حال توسعه ضروری بود، در ساختارها و نهادها و تاریخ کشورهای صنعتی جستجو کنند. دانشمندان علوم سیاسی

کارکردی به منظور تدوam سیستم توانایی تبدیل داده‌ها به سیاست و کاهش فشار سیستم از جمله رویکردهای توسعه‌سیاسی در نگرش سیستمی است.

پارادایم نوسازی در باب توسعه‌سیاسی

از اواسط قرن بیستم تصویر غالب تحول اجتماعی، در قالب الگوی نوسازی (مدرنیزاسیون) ترسیم و ارائه می‌شد که بعضاً از آن تحت عنوان نظریه نوسازی و یا پارادایم نوسازی نیز یاد می‌شود. نوسازی تعریف واحد و قابل اجماع و به تعبیر بهتر پارادایمیک را بر نمی‌تابد و بسته به اینکه از چه منظر یا نگرش به آن برخورد کنیم، تعریف و تبیین متفاوتی از آن خواهیم داشت. اما در مجموع و در تحلیل نهایی از آن عموماً به منزله فرایندی یاد می‌شود که طی آن ساختارهای اجتماعی سنتی به تدریج دستخوش دگرگونی و تحول می‌شوند و به ساختارهای اجتماعی از نوع مدرن‌تر آن تبدیل می‌شوند. ناگفته نماند این فرایند تحولات، فرایندی خودجوش، درون‌زا و یا اختصاصی و بومی یک کشور یا منطقه نیست، بلکه عمدتاً در راستای خطوطی صورت می‌گیرد که در مراحل و مقاطعی پیشتر در اروپا رخ داده بود. نیل اسملسر در مقاله‌ای تحت عنوان ساز و کارهای تحول و سازگاری با تحول به بررسی و تحلیل فرایند مذکور از این زاویه پرداخته است (Smelser, 1963: 142).

فرایند نوسازی ناظر است به تحول و دگرگونی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کشورهای توسعه‌نیافته و در شرایطی که کشورهای مذکور به سمت الگوهای پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر سازمان اجتماعی و سیاسی حرکت می‌کنند. نظریه نوسازی بطور عمده در سال‌های پس از

پیکر پارادایم نوسازی وارد آوردند. عمده‌ترین انتقادات علیه پارادایم نوسازی و مطالعات توسعه را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف) این دو پارادایم پدیده توسعه‌نیافتگی را به منزله یک وضعیت خاستگاهی و اصلی جهانی تلقی می‌کنند، به منزله فقدان توسعه‌یافتگی بطور عام، مرحله‌ای که همه کشورهای توسعه‌یافته آن را از سر گذرانده‌اند، لذا همه کشورهای در حال توسعه نیز باید آن را از سر بگذرانند؛ و این حکمی نادرست و تعمیم نا به جایی است.

ب) نظریه‌های نوسازی بیش از حد انتزاعی و دور از واقع هستند و فاقد هرگونه چشم‌انداز دقیق تاریخی هستند.

ج) تحلیل‌های نوسازی برآنند تا نوعی خصلت تجویزی به خود بگیرند و به جای مطالعه تاریخی بسترهای ساختاری جوامع توسعه‌نیافته در فکر آنند که آیا این ویژگی‌ها از الگوهای آرمانی غربی که حسب تصور به منزله نرم‌ها و استانداردهای ظاهراً مورد اجماع به شمار می‌روند، پیروی می‌کنند؛ یا از آنها فاصله می‌گیرند.

د) در همه نظریه‌های نوسازی این ایده نهفته است که کشورهای در حال توسعه امروز باید از مراحل و فرایندهای واحد و مشابهی عبور کنند که کشورهای توسعه یافته سابق آن را تجربه کرده‌اند. این نظریه‌ها حتی زمانی که به وجود پاره‌ای تفاوت‌های تاریخی اذعان دارند (چنانکه روستو و ژینو ژرمینی در سال‌های دهه ۱۹۶۰ در آثار خود به آنها اشاره کرده‌اند)، از قبول این نکته که می‌توانند الگوی تحول را تغییر دهند (Outhwaite & Bottomore, 1993: 393).

ه) ادبیات مربوطه به نوسازی و توسعه‌سیاسی غرض‌ورزانه و قوم‌محورانه هستند و از تجربیات غرب در زمینه توسعه

آمریکایی که عمدتاً در سطحی گسترده بر نظریه‌های اقتصادی و اجتماعی موجود تکیه می‌کردند، ضمن شرح و تفسیر مفهوم نوسازی و توسعه‌سیاسی، به یک فرض مسلم اعتقاد داشتند و آن اینکه سیاست نظام‌های سیاسی در حال ظهور جهان سوم باید همان روال بی‌دردسر رشد اقتصادی، ثبات اجتماعی، نوسازی سیاسی، توسعه اقتصادی و دموکراتیزه شدن را طی کنند که کشورهای صنعتی دو سده پیشتر از این طی کرده‌اند.

نوسازی و توسعه از منظر معنای اساسی واجد چند ویژگی مشترک هستند. نخست: این دو مفهوم به وضعیت‌های مختلف جامعه اشاره کردند، وضعیت‌هایی که در قالب مرحله‌ای چون جوامع سنتی، انتقالی، نوسازی شده در توالی خطی، یا جوامع توسعه نیافته، در حال توسعه و توسعه‌یافته بیان شده‌اند. دوم: این دو مفهوم درصدد بیان و ارائه مجموعه‌ای از اهداف و برنامه‌های عملی و اجرایی هستند. سوم: نوسازی و توسعه به یک فرایند در حال جریان و حرکت از صورت‌بندی سنت به صورت‌بندی مدرنیته، یا حرکت از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی اشاره دارند.

پارادایم نوسازی عمری کوتاه ولی تأثیرگذار داشت؛ به مدت یک دهه بر علوم اجتماعی غرب سیطره داشت و در جهان سوم طرفداران مشخصی در محافل خاص پیدا کرد. در خلال اواخر دهه ۱۹۵۰ و اواسط دهه ۱۹۶۰ به اوج شکوفایی خود رسید و پس از آن به تدریج جاذبه خود را از دست داد. در خلال دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با در هم آمیختن حلقه‌ها و جریان‌های ناسیونالیسم جهان سومی و مارکسیسم، گرایش‌های انتقادی و رادیکال علیه نظریه نوسازی و توسعه سر برآورد و ضربه‌های قاطع و کوبنده‌ای به



در شکل اولیه آن و ایجاد فضای جدید بود که مجموعه‌ای از افکار گوناگون پا به عرصه‌های گذاشتند، افکاری که مجموعه آنها را می‌توان جامعه‌شناسی معاصر یا جامعه‌شناسی تجدد افراطی نامید. دگرگونی‌هایی که سبب شدند تا چنین چرخشی در اندیشه جامعه‌شناسی پدید آید و در مجموعه تفکرات و اندیشه‌های مرتبط با جامعه را، چه در انواع انتزاعی و چه در انواع متداول آن متحول سازد، آنچنان روشن و شناخته شده‌اند که نیازی به بازگو کردن مفصل آنها نیست و در این جا صرفاً به آنها اشاره‌ای می‌شود. واقعیت این است که استحاله از نوعی از زندگی اجتماعی که عمدتاً با ویژگی‌های اقتصادی شناخته و معرفی می‌شد، به نوع دیگری از زندگی اجتماعی که ویژگی‌های عمده آن ماهیت فرهنگی دارد، صورت گرفته است. به این دلیل چنین استحاله‌ای توجه خود را بیشتر بر حوزه‌ی شخصی و خصوصی افراد و ارتباط نفس با خویشتن متمرکز می‌سازد تا نهادهای اجتماعی و کارکرد آنها (تورن، ۱۳۸۶: ۱۷).

از لحاظ تاریخی، در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با جنبش‌های آزادی بیان در کالیفرنیا و از آن مهم‌تر، جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه بود که تحولات و دگرگونی‌هایی در جامعه، فرهنگ و در نتیجه تمدن پدید آمد، تحولاتی که جامعه‌شناسی کلاسیک قادر به درک آنها نبود. نشانه چنین وضعیتی را می‌توان به افول دیدگاه‌های توسعه کلاسیک و اندیشه پارسونز دانست. امروزه دیگر کنشگر اجتماعی را با معیارهای مرتبط با شرایط یا ارزیابی‌های عینی و اقتصادی و اموری از این قبیل تبیین نمی‌کنند. برخلاف گذشته، جامعه دیگر محصول سازمان اقتصادی

بیرون کشیده شده‌اند، مطلوبیت و کارایی آنها در مورد جوامع غیرغربی کاملاً مورد تردید است.

(و) زمان، روال شیوه‌ها و چگونگی، راهکارها و مراحل توسعه در غرب را لزوماً نمی‌توان در مورد جوامع در حال توسعه امروزی به ویژه در میان ملل جهان سوم به کار بست.

(ز) بستر بین‌المللی که ملل در حال توسعه امروز در آن به سر می‌برند کاملاً متفاوت از گذشته و بسیار پیچیده‌تر از آن است: مناسبات وابستگی و وابستگی متقابل، تضادها و اختلاف‌های دوران جنگ سرد، پیمان‌ها، اتحادیه‌ها و بلوک‌های قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی، گسترش بازارهای معاملات و مذاکرات، ارتباطات، تکنولوژی، رسانه‌های جمعی و غیره، دست به دست هم داده‌اند و بستری بسیار پیچیده‌تر از مراحل اولیه نوسازی- دوران انقلاب صنعتی تا اوایل قرن بیستم که پیشگامان اولیه نوسازی کار خود را در آن آغاز کرده بودند، به وجود آوردند.

(ح) ادبیات توسعه‌سیاسی، یا در حقیقت پارادایم نوسازی بطور کلی، غالباً نقش نهادهای سنتی را نادرست و غلط بازنمایی می‌کنند و سنت و مدرنیته را به منزله دو پدیده آشتی‌ناپذیر و نه مرتبط به هم تلقی می‌کنند (Ray, 2006: 24).

افول جامعه‌شناسی کلاسیک

افول جامعه‌شناسی کلاسیک پیامد دگرگونی زندگی و خود عمل اجتماعی است. بی‌تردید، دگرگونی‌های عینی در اقتصاد، حرفه یا وضعیت‌های دیگر، در این دگرگونی و استحاله نقش داشته‌اند. اما بحران در بازنمایی‌های پیشین زندگی اجتماعی بود که موجبات افول و زوال جامعه‌شناسی

قدرت در سیاست پسامدرن نیز نظیر سیاست مدرن جایگاهی مرکزی و اصلی دارد و هرگونه تحلیلی از سیاست لاجرم به تحلیل قدرت می‌انجامد. تعریفی که سیاست پسامدرن از قدرت ارائه می‌دهد، عموماً مبتنی بر تعریف یکی از مهم‌ترین متفکران مدرن ماکس وبر است. در برداشت وبر قدرت عبارت است از امکان و توانایی اینکه فرد یا گروهی بتواند اراده خود را بر فرد یا گروهی دیگر تحمیل کنند. چنین اعمال قدرتی، چنان که وبر معتقد است ممکن است با رضایت طرف مقابل بوده و یا اینکه با اجبار همراه باشد. چنین تعریفی از قدرت، به صورت بالقوه به ما اجازه می‌دهد که قدرت را در تمامی ابعاد حتی به صورت پساساختارگرایانه در تمامی حوزه‌ها مورد بررسی قرار دهیم (روشن‌چشم، ۱۳۹۴: ۸۹). اما به صورت بالفعل آنچه که واقعیت یافت آن بود که تحت سیطره پرابلماتیک عصر مدرن در حوزه قدرت و سیاست، باز هم تنها قدرت حاکمیت بنیاد و دولتی که تنها به بررسی رابطه قدرت میان حاکمان و محکومان می‌پرداخت، مورد بررسی قرار گرفت. شاید امروزه ما نیز همچون وبر و دیگر متفکران مدرن بخواهیم با تفکیک قدرت سیاسی از انواع دیگر قدرت و یا قدرت حاکم از سایر انواع قدرت این کار را توجیه کنیم. میشل فوکو تأملات خویش در این زمینه، که در واقع مبنای اصلی نگرش پسامدرنیستی به سیاست و قدرت می‌باشد. این دیدگاه بیانگر این است که اگر قدرت سیاسی همانند تعریف وبر مورد بررسی قرار گیرد نباید خود را محدود به قدرت حاکمیت بنیاد نمائید. کل این دیدگاه و دستگاه پست‌مدرن در تقابل با تحلیل‌های کلاسیک حاکمیت بنیاد و مکانیکی (کمی) از قدرت می‌توان در این

نیست. در این میان، اقتصاد نیز به مقوله‌ای سرکش و درنده خو تبدیل می‌شود که بیشتر تحت تأثیر کار حاکم بر بازار قرار دارد تا سیاست‌های اقتصادی یا حتی راهبردی‌های شرکت‌های بزرگ. اقدامات و رفتارهای خودمحور که جایگزین غلبه بر طبیعت از طریق خودسازی می‌شود، بیش از همه یک الگوی فمینیستی است که جایگزین یا شاید بهتر است بگوییم فراتر از الگوی مردانه می‌شود که سیطره خود را از دست داده است (همان، ۱۸).

از اینرو، توسعه دچار نوعی گسست شده و با افول جامعه‌شناسی کلاسیک محورها و ابعاد آن دچار تغییر می‌شود. این تغییر خود محصول تحول بستر اجتماعی است. در این حالت با توجه به شکل‌گیری عرصه پست‌مدرن تحولاتی اجتماعی فرایند توسعه دچار تغییر شده و رابطه‌ای جدید میان توسعه‌سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بوجود می‌آید که در ذیل به آن می‌پردازیم.

جامعه‌شناسی پسامدرن

با مروری بر آراء متفکران پسامدرن و به اقرار برخی از متفکران، پسامدرنیسم به مانند یک نظام فکری و حتی صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی هنوز چهره بالغی به خود نگرفته است. البته استفاده از واژگان نظام فکری و بالغ در جمله فوق نیاز به توضیح دارد. بدیهی است که پسامدرنیسم به علت جوهرستیزی که در بطن خود نهفته دارد، نمی‌تواند همچون مدرنیسم و حتی سنت مبنایی معرفت‌شناختی و یا هستی‌شناختی ثابت و ذاتی‌ای برای خود در نظر گیرد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۶۴).



متکی بر خردگرایی ناب را به چالش می‌کشند، کنش‌هایی سیاسی محسوب می‌شوند. در واقع تمامی افرادی که به نوعی بر تکثر و تفاوت دامن می‌زنند، درگیر فعالیتی سیاسی هستند (کلانتری، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

بدین ترتیب، سیاست وارد زندگی روزمره می‌شود. در چنین شرایطی مرزهای دانش‌های مرتبط با موضوع قدرت و سیاست، بالاخص جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی توسعه به شدت گسترده می‌شود. در نتیجه این تغییر وضعیت، جامعه‌شناسی سیاسی نه تنها باید کنش‌های سیاسی به معنای کلاسیک کلمه را با ارجاع به بسترهای اجتماعی قابل فهم سازد، بلکه چنین کاری را نیز در تمامی سطوح باید برای کنش‌هایی که از منظر کلاسیک سیاسی به حساب نمی‌آیند، اما از منظر پسامدرن سیاسی محسوب می‌شوند، انجام دهد.

نتیجه‌گیری

توسعه و مفهوم آن از پیچیدگی و ابعاد گوناگون برخوردار است. به گونه‌ای که در تعریف این واژه دال توسعه به مدلول‌های گوناگون ارجاع داده می‌شود. بدین معنی که توسعه سیاسی مفهومی چالش‌برانگیز است که به شدت متأثر از شرایط اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد. جامعه‌شناسی سیاسی بعنوان یکی از شاخه‌های میان رشته‌ای که مورد توجه قرار می‌گیرد به بررسی ریشه‌های اجتماعی مسائل سیاسی می‌پردازد و روشن است که تحلیل اجتماعی و بناهای اجتماعی شاخص تحلیل آن بشمار می‌رود. از اینرو، برای بررسی رابطه میان جامعه‌شناسی سیاسی و توسعه سیاسی بایستی به

جمله ملاحظه کرد که می‌گوید (نیاز به آن داریم که سر پادشاه را قطع کنیم و در نظریه سیاسی باید به این کار دست یابیم). از این منظر قدرت مولد است و لذا مثبت می‌باشد. قدرت ارتباطی است و در هر رابطه متقابلی که دربردارنده تصمیمات استراتژیک است، تجلی می‌یابد. از طرفی دیگر نباید اعمال قدرت یک سویه تلقی شده و مقاومت طرف مقابل و آزادی که وی در این تعامل دارد نادیده گرفته شود. اساساً از دیدگاه فوکو در جایی که امکان مقاومت وجود ندارد و رابط قدرت نیز نمی‌توانند وجود داشته باشند. مهم‌تر اینکه در چنین سطحی اعمال قدرت به صورت سیال، مبهم و قابل بازگشت خود را نشان می‌دهد (همان، ۴۵).

سازوکارهایی که از منظر مدرنیستی به هیچ وجه سیاسی نیست اما از دیدگاه پست‌مدرنیسم کاملاً سیاسی تلقی می‌شود ولو اینکه در ظاهر با توجیهات عقلانی، فلسفی و یا علمی همراه بوده و ادعای برائت از سیاست داشته باشند. اساساً از این رویکرد، خرد همیشه به سیاست و ملاحظات علمی و به خصوص عصری دعاوی شناخت گره خورده است. آنها درصددند تا به بازنمایی صدها و خرده‌هایی پردازند که تاکنون با برچسب غیرخودی به حاشیه رانده شده و کم عقل، عقب مانده و بی تجربه توصیف شدند. البته چنین بازنمایی‌ای باید توسط افراد درگیر در همان بازی زبانی صورت گیرد و نه افراد بیرون از متن، چرا که هیچ خرد استعلایی وجود ندارد. همینطور هیچ واقعیت نابی نیز وجود ندارد که بازنمایی‌ها با ارجاع بدان محک بخورند. واقعیات توسط نظام‌های گفتمانی و بازنمایی برساخته می‌شوند. بنابراین کنش‌هایی که بازنمایی‌های رسمی و

نتیجه دیدگاه‌های توسعه کلاسیک که عمدتاً بر مدار دولت بود دچار افول گردید. توجه هر چه بیشتر به جامعه و انسان که خواست‌های متعددی داشتن پسا ساختارگرایی را در جوامع گستراند و حرکت‌های اجتماعی را شتاب بخشید. تأمین نیازها و گذر از وضعیت مادی‌گرایی طرح مسائل نوینی را در جامعه‌شناسی باعث گردید، دفاع از حقوق بشر، محیط زیست، حقوق حیوانات و غیره در برمی‌گیرد. در این حالت توسعه‌شناسی از مدار دولتی خارج شده و بر گشتاور جامعه قرار بگیرد. توسعه‌شناسی نه در قالب نهاد انتخاباتی و پارلمان و قوای حکومتی بلکه بر مبنای قدرت اجتماعی واقع می‌گردد که مانند خونی در پهنه اجتماع عمل می‌کند. بنابراین، جامعه‌شناسی نوین قرابت بسیاری با توسعه‌شناسی در ابعاد جدید دارد. توسعه‌شناسی به معنای محلی شدن و نقش سیاسی عناصر اجتماعی با توجه به نیازهای سیاسی است. در این وضعیت، جامعه‌شناسی با مطالعات مردم‌نگاری و زبان‌شناسی در هم آمیخته و ساختارهای اجتماعی را به تصویر می‌کشد به صورت ساختگی بوجود آمده و تداوم پیدا می‌کنند و علاوه بر فروپاشی فرا روایت‌ها بر نقش ساختارهای متعدد اجتماعی تأکید دارد.

از اینرو، جامعه‌شناسی سیاسی نقش برجسته‌ای در توسعه‌شناسی ایفا می‌کند و به نوعی مشخص‌کننده محورهای اصلی آن است. این نقش در جامعه‌شناسی کلاسیک نیز وجود داشت اما، جامعه‌شناسی کلاسیک به بررسی پایه‌های اجتماعی دولت توجه داشت و دولت را کانون مطالعه خود قرار می‌داد و اینکه توسعه‌شناسی به نوعی گستردگی و تداوم دولت به منظور ایفاء نقش در جامعه بود که بعدها در قالب دولت وابسته و سرکوب‌گر

دیدگاه‌های گوناگون در جامعه‌شناسی توجه کرد. بخصوص جامعه‌شناسی توسعه که نظریات اصلی توسعه‌شناسی را به همراه دارد. در این صورت، نوعی تقسیم‌بندی در مطالعات جامعه‌شناسی صورت می‌پذیرد که این تقسیم‌بندی به طور کلی بر جامعه‌شناسی کلاسیک و جامعه‌شناسی نوین معطوف است.

با بررسی نظریات جامعه‌شناسی کلاسیک که عمدتاً بر نظریات کارل مارکس و ماکس وبر تمرکز دارد دو نوع رویکرد کلان در توسعه‌شناسی می‌توان شاهد بود که بر مدار نوسازی و وابستگی قرار دارند. همین‌طور با رشد جامعه‌شناسی سیاسی و به تعبیری اشتباه علمی‌تر شدن آن جامعه‌شناسی سیستمی نیز رشد کرد که هسته‌های اصلی نوسازی اجتماعی در قالب دیدگاه ساختاری-کارکردی قرار می‌گیرد. بر این مبنای توسعه‌شناسی به معنای شکل‌گیری و تداوم نظام سیاسی به منظور کارایی هر چه بیشتر و پاسخگویی در برابر داده‌ها یا خواست‌ها و انتظارات است. افزایش توانمندی به منظور تأمین نیازهای جامعه از طریق سیاستگذاری باعث می‌شود که سیستم بتواند به بقای خود ادامه داده و انطباق‌پذیری بیشتری با محیط خود داشته باشد. در این حالت جامعه‌شناسی سیاسی عمدتاً معطوف به دیدگاه‌های توسعه‌شناسی با محوریت دولت است. به عبارت بهتر، دولت‌سازی محور اصلی توسعه‌شناسی بشمار می‌رفت و هرگونه ارتباط با جامعه‌شناسی در قالب‌های جامعه‌پذیری، فرهنگ، اقتصاد به منظور نوسازی و صنعتی‌شدن بود.

با تحولات اجتماعی که در ابعاد انسان‌شناسی در جهان رخ داد و گستردگی جهانی‌شدن جامعه‌شناسی کلاسیک و در



- ۱۰- معینی پور، مسعود (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی الگوی توسعه سیاسی هانتینگتون با الگوی رشد سیاسی در جامعه مهدوی»، فصلنامه علمی-پژوهشی مشرق موعود، سال سوم، شماره ۱۲.
- ۱۱- فرانکل، جوزف (۱۳۷۲)، نظریه معاصر روابط بین الملل، مترجم: وحید بزرگی، تهران: نشر اطلاعاتی.
- ۱۲- رضائیان علی (۱۳۷۰)، تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم ها، تهران: نشر نی.
- ۱۳- روشن چشم، حامد (۱۳۹۴)، مسائل امنیتی خاور میانه در چشم انداز پست مدرن، تهران: انتشارات علوم و فنون رازی.

منابع لاتین:

- 1- Outhwaite, William & T.B. Bathomore (1993). *The Blackwell Dictionary of 20th- Century Social Thought*, Cambridge: Blackwell.
- 2- Ray, SDamirendra (2006). *Modern Comparative Politics: Approaches, Methods and Issues*. New Delhi: Prentice- Hall.
- 3- Smelser, Neil (1963). Mechanisms of Change and Adjustments to Change. in *B. F.Hoselitz and W. E Moore, Industrialization and Society*.

مورد انتقاد قرار گرفت. جامعه‌شناسی نوین با عبور از دولت به اجتماع تأکید کرده و توسعه‌سیاسی را بر اساس خواست اجتماع و حقوق پسا مادی‌گری آن پیگیری می‌کند، لذا جامعه‌شناسی تأثیر مستقیم با مطالعات توسعه‌سیاسی داشته چرا که در نهایت توسعه‌سیاسی معطوف به انسان، اجتماع و عملکرد آن می‌باشد.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، دولت عقل، تهران: نشر علوم نوین.
- ۲- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۲)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- ۳- پالمر، مونتگی و دیگران (۱۳۷۲)، نگرشی جدید به علم سیاست، مترجم: منوچهر شجاعی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۴- تورن، آلن (۱۳۸۶)، «جامعه‌شناسی پس از جامعه‌شناسی»، مترجم: داوود حیدری، مجله رشد علوم اجتماعی، شماره ۲.
- ۵- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)، سیاست تطبیقی، تهران: انتشارات سمت.
- ۶- کلمن، جیمز (۱۳۸۰)، توسعه‌سیاسی تدریجی، مترجم: غلامرضا خواجه سروی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۷- کلانتری، عبدالحسین (۱۳۸۶)، «از سیاست مدرن تا سیاست پسامدرن (تأثیرات مفهومی سیاست بر حوزه جامعه‌شناسی تطبیقی)»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال سوم، شماره ۱.
- ۸- حاتمی، محمدرضا و روشن چشم، حامد (۱۳۹۱)، «همگرایی مطالعات میان رشته‌ای براساس دیدگاه هابرماس»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، شماره ۱۲.
- ۹- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، مترجم: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.